شمارۀ آرشیو: 1268

**قوم لوط، سقوط در سقوط**

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ. وَ أَدْخَلْناهُ فی‏ رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحين‏ [[1]](#footnote-1)

قصّۀ لوط را برای مردم بیان کن که ما به او حُکم و علم دادیم و او را از شهری که مردم آن کارهای زشت انجام می‌دادند نجات دادیم، به راستی که آنها مردم بد و فاسقی بودند. ما او را در رحمت خاصّ خود داخل کردیم برای اینکه او از صالحان بود.

**حضرت لوط علیه السلام مبلّغ شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام**

وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ

در اين سوره بخش‌هایی از شرح زندگي انبياء عليهم السّلام ذکر شده که آیات مربوط به حضرت ابراهيم و حضرت موسي عليهما السلام بیان شد، این آیه مربوط به قصّۀ حضرت لوط عليه السلام است. حضرت لوط هم از پيغمبران بزرگوار پروردگار است كه با حضرت ابراهيم عليه السلام معاصر بوده است. قرابتي هم با حضرت ابراهيم داشته خواهرزاده يا برادرزاده ايشان بوده و از انبيای تبليغي است. در يك زمان ممكن است انبياء متعدّد باشند منتهي نبي‌اي كه صاحب شريعت است يكي بيش نيست.

در آن زمان ابراهيم عليه السّلام صاحب صُحُف و شريعت بوده و از انبيای اولوالعزم است بقيّۀ انبيايي كه در زمان ایشان بودند انبيای تبليغي بودند، يعني همان شريعت ابراهيم عليه السّلام را تبليغ مي‌كردند و حضرت لوط عليه السلام از انبيای تبليغي معاصر با ابراهيم عليه السلام است. وقتي حضرت ابراهيم عليه السلام با خواست خودش تبعيد شد، از سرزمين بابِل كه نمرود و نمروديان بودند به سرزمین فلسطین بیت‌المقدّس هجرت کرد و حضرت لوط عليه السلام هم که مدّتی همراه ایشان بود به امر خدا و به دستور ابراهيم عليه السلام براي تبليغ و ارشاد و هدايت مردم به شهر سدوم رفت.

شهر سدوم یکی از پنج شهر مُعْتَفِكات است كه متعلّق به قوم لوط است. آنها در آن پنج شهر که بزرگ و عظيم و حاصلخيز و پربركت بود زندگي مي‌كردند. آنها مردمي فاسد و تبهكار بودند و حضرت لوط عليه السّلام به شهر سدوم كه شايد در میان آن شهرها مركزيّت داشته رفت. مُعْتَفِكات که تعبیر می‌شود يعني شهرهاي واژگون شده چون بلا آمد و آنها را واژگون کرد. خداوند می‌فرماید: «فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها»؛‌ آن شهر را زیر و رو کردیم. به هر حال حضرت لوط به آن شهر رفت و آنجا مشغول دعوت و ارشاد و هدایت مردم شد.

**فساد قوم لوط از زبان قرآن**

قرآن كريم از فساد قوم لوط به اين كيفيّت توصيف مي‌كند: «وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»؛ به اصطلاح اهل ادب «وَ لُوطاً» يعني «اُذْكُرْ لُوطاً»؛ قصّۀ لوط را براي مردم بيان كن كه ما به او حكم و علم و فرمان نُبُوّت داديم و علم به حقائق و شرايع به او عطا کردیم: «وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ»؛ و او را از آن شهری که کارهای زشت انجام می‌دادند نجات دادیم. در اصطلاح قرآن و روايات، قریه يعني آبادی؛ چه شهر باشد يا روستا فرقي نمي‌كند. آن آبادی که حضرت لوط در آنجا بود قريه‌اي بود كه: «كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ»؛ كارهاي زشت انجام مي‌دادند. قرآن کریم اعمال زشت را به خود قريه نسبت داده شايد مبالغه‌اي در كار باشد، كنايه از اين‌كه آن آبادي سراپا خباثت و رذالت و پليدي و پستي بود، گويي كه از در و ديوار آن شهر پليدي مي‌باريد. و لذا کارهای زشت را به خودِ شهر نسبت داده و حال آنكه اهل آن قريه «تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ» بودند، خودِ در و ديوار كه كار زشتي مرتكب نمي‌شدند، مردم آن مرتکب می‌شدند منتهی به خود شهر نسبت داده شده است.

در قرآن تعبير مشابه داريم. می‌فرماید: «وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ»[[2]](#footnote-2)؛ از آن شهر بپرس. در بين اهل ادب معروف است كه «اهل» در تقدير است. «وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ» یعنی «وَ سْئَلْ اَهْلَ الْقَرْيَةَ»؛ از اهل قریه بپرس. «كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ»؛ این «كَانَتْ» هم اشاره به اين است كه كارِ مستمرّ آنها اين بود، آنها مستمرّاً مرتكب خبائث مي‌شدند. خبائث به معني زشتي و پليدي است.

**فرق بین سُوء با سَوْء**

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ»؛ به راستی که آنها مردم بد و فاسقی بودند. دو تعبير آمده هم فاسق بودند و هم بد بودند. البتّه «سُوء» با «سَوْء» فرق دارد؛ «سُوء» يعني بدي ولي «سَوْء» يعني بد. «قَوْمَ سَوْءٍ»؛ آنها مردمي بد بودند، ولي اين تعبير «فَاسِقِين» اشاره دارد به كار نامشروع، كاري كه در شريعت مُجاز نبود. فاسق آن آدمي است كه خارج از مرز عبوديّت، كار نامشروع انجام مي‌دهد. و امّا «سَوْء» اشاره به اين است كه علاوه بر اينكه كار نامشروع انجام مي‌دادند كارشان برخلاف شرف انساني بود.

گاهي كارهايي انجام مي‌شود كه خلاف شرع است ولي خيلي به كرامت انساني لطمه نمي‌زند، امّا بعضي گناهان علاوه بر اينكه خلاف شرع است از شرف انساني هم به دور است به كرامت انساني لطمه مي‌زند «قَوْمَ سَوْءٍ»؛ آنها بد مردمي بودند. اين بد گفتن شايد اشاره به اين باشد كه كارشان كاري بود كه با كرامت انساني منافات داشت. بر فرض هم كه شرع در بین نبود بد مردمي بودند. اگر شرعاً هم بر فرض این کار ممنوع نشده بود خودِ كار از جهت جنبۀ انساني هم منفور است. فلذا آنها مردم بدي بودند و فاسق بودند و از مرز شريعت آسماني خارج شده بودند. «الْخَبَائِث» جمع آمده معلوم مي‌شود كه آنها يك كار بد نداشتند بلكه كارهاي بد زياد داشتند. كارهاي زشت و پليدي مرتكب مي‌شدند.

**قوم لوط و ارتکاب انواع منکَرات**

به نقل از مرحوم محدّث قمي (رضوانُ الله تعالي عليه) در کتاب سَفينَةُ البِحار روایت داریم كه مي‌فرمايند: قيلَ كانَتْ مَجالِسُهُمْ تَشْتَمِلُ عَلَي أنْواعِ الْمَناکيرِ مِثْلُ الشَّتْمِ وَ السَّخْفِ وَ الصَّفْعِ [[3]](#footnote-3)

گفته شده است قوم لوط مردمي بودند كه اصلاً مجالس آنها مملو از زشت كاري‌ها بود، به یکدیگر دشنام و فحش‌های رکیک مي‌دادند، صَفع ظاهراً به معنی پس‌گردنی‌زدن است که به پشت هم مي‌كوبيدند.

وَ الْقِمارِ وَ ضَرْبِ‏ الْمِخْراقِ‏ وَ خَذْفِ الْأحْجارِ عَلَى مَنْ مَرَّ بِهِمْ‏

قِمار داشتند و بازي‌هاي بچّه‌گانه كه با مرد بودن مناسب نیست انجام می‌دادند، سنگ به عابران پرتاب می‌کردند.

وَ ضَرْبِ الْمَعازِفِ وَ الْمَزاميرِ وَ كَشْفِ الْعَوراتِ وَ اللِّواطِ

انواع آلات لهو و لعب؛ ساز و تنبور و تنبك داشتند، در مجالس عَورات خود را كشف و لواط مي‌كردند.

معلوم مي‌شود آنها به كلّي از مسير انسانيّت منحرف شده بودند وقتي بي‌حيايي و بي‌شرمي آمد روز به روز دايره‌اش وسعت پيدا مي‌كند.

«تَعْمَلُ الْخَبائِث»؛ زشتي‌هايي مرتكب مي‌شدند كه در رأس آن زشتي‌ها عمل انحراف جنسي و هم‌جنس گرايي بود و به اصطلاح لِواط در بينشان شايع بود و اين عمل زشت در دين ما خیلی تقبیح شده و بسیار روي آن شدّت نشان داده شده است، هم از جهت حُكم وضعي‌اش هم از جهت حُكم تكليفی‌اش، هم عقوبت دنيوي‌اش هم عقوبت اخروي‌اش، زياد روي آن تكيه و تأکید شده است.

**زشتی گناه قوم لوط از نگاه رسول اکرم** صلی الله علیه و آله و سلم

از نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زشتی و قبح گناه لواط در حدّی است که فرمودند:

لَمَّا عَمِلَ قَوْمُ لُوطٍ مَا عَمِلُوا بَكَتِ‏ الْأَرْضُ‏ إِلَى رَبِّهَا حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا إِلَى السَّمَاءِ [[4]](#footnote-4)

وقتي که قوم لوط آن كارها را كردند زمين در پیشگاه خدا گريه كرد، به قدري گريه كرد كه اشك زمين به آسمان رسيد.

گريه كردنِ زمين كنايه است از اين‌كه گناه خيلي شديد و بزرگ است. ما نمي‌دانيم گريۀ زمين يعني چه و به چه نحوی است؟ اينها واقعيّاتي است منتهي ما با آن واقعيّات انس نداريم.

وَ بَكَتِ السَّمَاءُ حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا إِلَى الْعَرْشِ

آسمان هم گريست تا اين‌كه ناله‌اش به عرش خدا رسيد.

نالۀ زمين به آسمان رسيد، نالۀ آسمان به عرش خدا رسيد. اينجا بود كه:

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى السَّمَاءِ أَنِ احْصِبِيهِمْ وَ أَوْحَى إِلَى الْأَرْضِ أَنِ اخْسِفِي بِهِم‏

خداوند به آسمان فرمان صادر كرد که اينها را سنگباران كن و به زمین هم فرمان رسید که شکافته شو و اینها را در دل خود فرو ببر.

هم از آسمان بر سرشان سنگ باريد، هم زمين شكاف برداشت و اينها را در دل خود فرو برد. طوري كه آن پنج شهر «مُعتَفِكات» واژگون شدند. در قرآن هم دارد كه: «فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا»؛ ما بالا را پايين آورديم و پايين را بالا آورديم (زير و رو كرديم)، اين نشان‌دهندۀ بزرگي اين گناه است.

**کیفر سنگین و تکان دهنده لواط‌گر**

برای نشان دادن شدّت گناه لواط، این تعبير هم شده كه هر کس مرتكب اين گناه بشود روز قيامت با جنابت خواهد آمد:

مَنْ جَامَعَ‏ غُلَاماً جَاءَ جُنُباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنَقِّيهِ‏ مَاءُ الدُّنْيَا [[5]](#footnote-5)

هر کس با پسر نوجوانی آمیزش جنسی کند روز قیامت ناپاک وارد محشر می‌شود بطوری که آب دنیا او را پاک نمی‌کند.

وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ‏ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً

و خداوند بر او خشم می‌کند و از رحمت خویش دور می‌دارد و دوزخ را برای او آماده می‌سازد و چه بد سرانجامی است.

هم تعبير به لعنت شده، هم تعبير به غضب خدا شده و هم تعبير به اين‌كه اصلاً آب دنيا پاكش نمي‌كند و هم جهنّم برايش آماده شده است. اين تعبيرات دربارۀ اين گناه رسيده و كيفرِ تعيين شده كيفر سنگيني است يعني وقتي براي حاكم شرع ثابت شد او وظيفه دارد چنين آدمي را بكُشد. امّا نحوۀ كشتنش چند گونه است که بسته به نظر حاكم شرع دارد، هر طوری كه تشخيص داد و مصلحت ديد يكي از اين چهار راه را انتخاب می‌كند و لواط‌گر را به آن كيفيّت می‌كُشد؛ يا بايد با شمشير گردن او را بزنند. يا بايد در ميان آتش او را بسوزانند. يا از بالاي بلندي مثلاً از كوه بلندي يا ساختمان بلندي پرتابش كنند كه بيفتد و بميرد. و يا اينكه زيرِ ديواري او را بگذارند و ديوار را بر سرش خراب كنند كه زير آوار بماند.

اين چهار نوع عقوبت و كيفري است كه بعد از اينكه ثابت شد، حاكم شرع بايد اين كار را انجام بدهد. اين عقوبت دنيوی او است. عقوبت اخروی‌اش را هم گفتیم كه با آن كيفيّت وارد محشر مي‌شود. و حُکم وضعی‌اش که معلوم است شدّت را می‌رساند و آن این‌که اگر چنين كاري واقع شد مادر و خواهر و دختر آن مفعول نسبت به فاعل، حرام ابدي مي‌شود كه آن فاعل نمي‌تواند با مادر و خواهر و دخترِ آن مفعول ازدواج كند. اين حُكمِ وضعي كاشف از شدّت و پلیدی این عمل زشت است. و حكمِ تكليفي آن هم این‌که عقوبت و كيفر و عذاب اخروي دارد که همه كاشف از بزرگي گناه است.

**رنج عمیق و گسترده لوط علیه السلام از رفتار قومش**

به هر حال حضرت لوط عليه السّلام این شخصيّت عظيم آسماني و بزرگوار در میان چنین مردمی گرفتار بود و از اعمال زشت و غیر انسانی آنها بسیار رنج می‌برد و خیلی برایش دردناک بود. قباحت و خباثت قومش به جایی رسید که عاقبت محكوم به عذاب شدند. و لذا مي‌فرمايد: «نَجَّيْناهُ»؛ ما نجاتش داديم. اين «نَجَّيْناهُ» نشان مي‌دهد كه حضرت لوط علیه السلام در ميان آن مردم واقعاً گرفتار بوده و رنج مي‌برده لذا ما او را نجات داديم. اين يك مطلب، مطلب ديگر اينكه:

وَ أدْخَلْنَاهُ فِی رَحْمَتِنا إنَّهُ مِنَ الصّالِحِينَ [[6]](#footnote-6)

ما او را در رحمت خاصّ خود داخل كرديم برای اینکه او از صالحان بود.

معلوم مي‌شود این پيغمبر بزرگوار در بین این مردم خيلي مانده و مجاهده و ارشاد و هدایت كرده ولو اينكه اثر نبخشیده در عين حال خيلي فداكاري كرده و لذا ما او را نجات داديم و در رحمت خاصّ خود داخل كرديم. «إنَّهُ مِنَ الصّالِحِينَ»؛ او نزد ما از بندگان صالح و شايسته است. هر كسي صلاحيّت هر كاري را ندارد او بنده‌اي صالح بود و براي دریافت فرمان نُبُوّت و ادخال در رحمت خاصّ ما آمادگي داشت.

**فرق اساسی انبیاء و اولیاء با مردم عادی**

اينجا نكته‌اي قابل توجّه است و آن اينكه: «آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً»؛ یعنی ما به انبياء از جانب خود حكم و علم عطا کردیم، همۀ انبیاء چنین هستند كما اينكه در آیۀ دیگر می‌فرماید:

وَجَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأمْرِنَا وَ أَوْحَيْنا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ [[7]](#footnote-7)

آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند و انجام کارهای نیک را به آنان وحی کردیم.

ما ساختمان وجود انبياء را ممتاز از ديگران قرار داده‌ايم. اينها مانند شما بشرند:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَي إِلَيَّ [[8]](#footnote-8)

بگو جز این نیست که من هم مثل شما بشری هستم، (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود.

این «يُوحَي إِلَيَّ» از زمين تا آسمان بین ما و انبیاء فرق ایجاد می‌کند. منِ پیغمبر با شما و در بین شما و به صورت شما هستم؛ مانند شما غذا مي‌خورم، راه مي‌روم، ازدواج مي‌كنم، توليد نسل مي‌كنم، امّا فرق بین من و شما بسیار است: «يُوحَي إِلَيَّ»؛ در ساختمان وجود من يك دستگاه گيرندۀ وحي آسماني قرار داده شده كه در شما نيست، از این‌رو با شما خيلي فرق دارم. و لذا علم انبياء و امامان عليهم السَّلام لَدُنّي است: «عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً»[[9]](#footnote-9)؛ از سوی خود علم فراوانی به او آموخته بودیم. از جانب خدا به آنها داده مي‌شود. احاطۀ علمي به همۀ حقايق عالم دارند و در ساختمان وجودشان هم طهارت و قداست هست.

ضمن اینکه علمِ انبیاء با علم ديگران فرق دارد. علمِ بشرِ عادي، علمِ اكتسابي است، بشر اگر بتواند بايد با رنج به گنجي برسد، رنجی بکشد و به علمی برسد که چه بسا با جهل و اشتباهات فراوان آمیخته است. ولي انبیاء گنج بي‌رنج دارند آن گنج را خودشان آورده‌اند، احتياج به رنج ندارند كه رنجی بکشند و به علمي برسند. رنجی بکشند و به طهارتي برسند. خير، آنها عصمت و طهارت را در ساختمان وجود خود دارند:

إنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً [[10]](#footnote-10)

جز این نیست که خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

ارادۀ تكويني خدا بر اين تعلّق گرفته و اصلاً شما اهل بیت را طوري خلق كرده كه طهارت در ذات شماست رِجس و پلیدی اصلاً به ساحت قدس شما راه نمي‌يابد. و اين، ارزش انسان را نشان مي‌دهد. يعني اين انسان به قدري بزرگ است و هدف خلقتش به قدري عظيم است كه خدا بايد مُطَهَّرين را براي ارشاد او مبعوث كند كه ديگر هيچ‌گونه بهانه‌اي نداشته باشد. كساني را برای هدایت شما فرستاده‌ايم كه علمشان با متنِ واقع مطابق است، هيچ اشتباهي در واقعيّات ندارند و هيچ‌گونه خطا، معصيت و لغزشي در آنها نيست. مطمئن باشيد آنچه مي‌گويند عين واقع را مي‌گويند و هيچ ممكن نيست مقهور هوس واقع بشوند، ابداً رياست‌طلبي، سودجويي، شهوت‌پرستي و دنياداري در آنها نیست. آنها هم مُطهَّرند و هم عالِمند، علم را همراه خود آورده‌اند.

**کمال واقعی نزد کیست؟**

گاهي مردمي خام و جاهل پيدا مي‌شوند فكر مي‌كنند كسي كه برای چیزی رنج مي‌كشد تا آن را به دست بياورد كمال است امّا آن كسي كه از اوّل به دست آورده كمال نيست. اين يك اشتباه بزرگ و جاهلانه است، خيال مي‌كنند رنج كشيدن خودش كمال است، البتّه رنج چون مقدّمۀ گنج است مطلوب است والّا خودِ رنج كه كمال نيست. مگر عَمَلگي كمال است؟ مگر جهل داشتن و مرتّب گدايي كردن و از اين نوشته و آن نوشته چیزی به دست آوردن كمال است؟ كمال آن است كه خودش همراهش آورده است.

خدا كمال ذاتي دارد. او هم رنج نبرده پس كمال نيست؟ خدايي كه ذاتش عين علم و عين كمال است چون رنج نبرده پس او گنج ندارد؟ پس او را كمالي نيست؟ همچنان كه خداوند ذاتش عين علم و قدرت اوست، همين‌طور سُفَراي او، ائمّۀ دين و انبياء عليهم السّلام، هر كدام در حدّ خود و امامان در حدّ اعلي، مظهر كمال الهي هستند يعني آنچه آورده‌اند نسبت به بشر از خود دارند ولي نسبت به خدا از او گرفته‌اند: «مَوهِبَةٌ مِن عِندِالله»؛ لطف و بخششی از طرف خداست. ولي به مادونِ خود هيچ احتياجي ندارند، كمال همان است.

فرض كنيد مرد ثروتمندی با صدها ميليون ثروت مُرد، بچّه‌اي دارد که هنوز در رحم مادر است. اين بچّه وقتی به دنیا می‌آید وارث ثروت کلانی است، آيا اين كمال نيست؟ اگر بنا شد كه ثروت معيار سعادت باشد او معيار سعادت را با ولادت همراه خود آورده است. فرض بفرماييد او آدم خوبي هم باشد بعد که بزرگ شد با همين ثروت به دیگران می‌رسد، مستمندها را دستگيري مي‌كند خيرات و انفاقات دارد و آخرتش را هم تأمين مي‌كند. آیا اين كمال نيست؟

فرد دیگری از پدري فقیر متولّد شده او بايد رنج بكشد، عملگي كند تا معاش خود را تأمين كند. كدام كمال است؟ آن كه با ميليون‌ها ثروت به دنيا آمده و مي‌تواند با همين ثروت، خيرات، انفاقات و احسان‌ها داشته باشد و دنيا و آخرتش را تأمين كند اين بهتر است يا آن كسي كه تازه آمده مي‌خواهد با رنج ثروتی به دست بياورد؟ شخصی از اوّل كه به دنيا آمده با گنج علم به دنيا آمده اين كمال است يا کسی مثل بنده كه جاهل به دنيا آمده و بايد از اين كتاب و از آن كتاب، از اين گوينده از آن گوينده يك چيزي به دست بياورد انبار خود را پر كند، معلوم نيست چقدر آن اشتباه و چقدر دروغ است. كدام بهتراست؟ كمال همان است كه با علم به دنيا آمده، کمال همان است که با طهارت از مادر متولّد شده مُنتَهي نه اينكه نتواند گناه كند.

**معنا و مفهوم عصمت**

مكرّر عرض شده مسئلۀ جبر نيست، نه اينكه قادر به گناه نباشد، او به محيط و به حقايق، علم و معرفت دارد و گناه را خوب مي‌شناسد و تَبَعات گناه را هم خوب مي‌داند ولي از شكم مادر كه آمده است با طهارت و با علم متولّد شده است: «آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً». فلذا خيلي جهل و ناپختگي مي‌خواهد كه بگويي اگر به ما هم مي‌دادند ما هم مثل آنها می‌شدیم، حالا كه ندادند چه بايد كرد؟ مسئله اینجا به خود باليدن که نيست. خدا انبیاء و اولیاء را خلق كرده كه براي بشر آماده باشند تا اين بشر عذري نياورد و نگويد كساني نبودند كه مطمئن باشم علم به حقايق دارند. نگويد كه من به زهد آنها مطمئن نبودم. خير، ما كساني را آورديم كه واقعاً زاهد به تمام معنا و بي‌اعتناي به دنيا هستند، علم و احاطۀ مطلق به همه چيز دارند:

وَأَوْحَيْنا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إقامَ الصَّلاةِ وَ إِيْتاءِ الزَّكَاة [[11]](#footnote-11)

انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم.

من برای شما ارزش قائل شده‌ام که مطهّرین را راهنمای شما قرار داده‌ام، به جاي اين‌كه دنبالشان برويد و دست به دامنشان بزنيد و از مشعل فروزانشان راه بيابيد مي‌گوييد: بله، اگر به ما هم مي‌دادند ما هم چنين بوديم. چرا چنين كرده‌اند؟ اين حرف‌ها نشانۀ ناپختگي و خامي است، انسان بايد كمال را بشناسد و دست به دامن او بزند پس: «آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً» دربارۀ همۀ انبياء عليهم السّلام است یعنی ما به آنها حُكم يعني فرمان نبوّت دادیم كه عالِم به حقايق‌اند و علم به شريعت را به آنها دادیم که اينها راهنماي شما باشند.

**اشک جانسوز مولا در کنار قبر حضرت زهرا علیها السلام**

این شب‌ها انتساب به صدّيقۀ كبري عليها السلام دارد نقل شده است:

فَلَمّا قُبِضَتْ فاطِمَةُ عَلَيها السَّلامُ جَزِعَ عَلِيٌّ جَزَعاً شَديداً [[12]](#footnote-12)

وقتي صدّيقۀ كبري از دنيا رحلت فرمود اميرالمؤمنين بي‌تاب شد آن هم بيتابي شديد.

خيلي عجيب است، مردي مانند حضرت امير عليه السّلام براي از دست دادن همسر جزع كند. معلوم مي‌شود همسر او یک همسر معمولی نبود که ما خيال كرده‌ايم و تنها كسي که در این عالم تا روز قیامت بتواند همسري با علي عليه السّلام كند و کُفو او باشد زهرای اطهر بود. و لذا علی علیه السلام: «جَزِعَ جَزَعاً شَديداً»؛ خيلي بي‌تابي مي‌كرد. اين جملۀ مولای متّقیان كنار قبر معروف است که به پيغمبر اكرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض می‌کند:

قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِی وَ رَقَ‏ عَنْهَا تَجَلُّدِی [[13]](#footnote-13)

ای رسول خدا! صبر من از مفارقت دختر برگزیده‌ات كم شد و طاقتم از دست رفت.

وقتي علي عليه السّلام بگويد صبر من كم شد معلوم مي‌شود مصيبت خیلی عظيم است. صبر من در فراق صَفِيّه و محبوبه‌ات کم شد. بعد وقتي كه آن جسد رنجديده را در ميان قبر گذاشت، خاك روي بدن مطهّر ريخت بعد دست‌هاي خود را از خاك زمين تكاند يعني كار تمام شد.

فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ هَاجَ‏ بِهِ الْحُزْنُ [[14]](#footnote-14)‏

هنگامی که حضرت دست‌های خود را از خاک زمین تکاند حُزن و اندوه مولا را فرا گرفت.

امواج حزن و درياي غصّه و اندوه بر قلب علي عليه السّلام سرازير شد. كنار قبر نشست و گريه كرد. قطرات اشك بر چهره‌اش جريان پيدا كرد، لازم است كسي بيايد زير بغل مولا را بگيرد و از كنار قبر بلند كند. عبّاس عموی پیامبر آمد زير بازوي علي عليه السّلام را گرفت. امّا در روز عاشورا كسي نبود بيايد زير بغل امام حسين عليه السلام را بگيرد.

صَلَّی اللهُ عَلَیکَ یا اَبا عَبدالله وَ عَلَی الاَرواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِک

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 74 و 75. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ یوسف، آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سفینة البحار، جلد 7، صفحۀ 615. [↑](#footnote-ref-3)
4. - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، صفحۀ 264. [↑](#footnote-ref-4)
5. - کافی، جلد 5، صفحۀ 544. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ انبیاء، آیۀ 75. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ انبیاء، آیۀ 73. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ کهف، آیۀ 110. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ کهف، آیۀ 65. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ احزاب، آیۀ 33. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ انبیاء، آیۀ 73. [↑](#footnote-ref-11)
12. - عوالم العلوم، جلد 11، صفحۀ 1128. [↑](#footnote-ref-12)
13. - نهج البلاغه فیض، خطبۀ 193. [↑](#footnote-ref-13)
14. - امالی شیخ طوسی، صفحۀ 109. [↑](#footnote-ref-14)